

## شیدا محمدی

زمزمه‌ی ششم  
گاهی ...  
گاهی یکشنبه‌ها  
از سر بیکاری  
می نشینم و  
به چیزی فکر می‌کنم که  
واژه‌ای برایش نمی‌یابم.

### دورها...

دورها اسکلت است و باد  
گردباد  
گردباد  
می پیچد به دور گردن تو  
دف سینه‌هایم سرخ  
می کوبد بر حواس تو  
برگرد  
برگرد  
دورها اسکلت است و باد  
سیب‌ها  
ترش و کال نگاهت می‌کنند  
برگرد  
دورها گردباد است و  
موهایم می پیچد به دور حواس تو...  
قطب نما دور این عقربه‌ی گرد  
سرگیجه می‌گیرد  
شمال خیس این ناف  
جنینی  
دورها  
جنینی...

### زمزمه‌ی آخر

زمزمه‌های یکشنبه را  
هر روزی می‌توان نوشت،  
حتی یکشنبه‌ها.

گاهی یکشنبه‌ها  
از سر بیکاری  
می نشینم و  
به واژه‌ای فکر می‌کنم که  
مفهومی برایش نمی‌یابم. نمی‌دانم.

گاهی یکشنبه‌ها  
از سر بیکاری  
بیکار می‌نشینم و  
سعی می‌کنم به چیزی فکر نکنم.

گاهی هم  
از سر بیکاری می‌نشینم و  
سعی می‌کنم بیکار ننشینم.

در این گاه‌ها  
گاهی

چیزی زمزمه می‌کنم  
و گاهی که از سر بیکاری  
می‌نشینم و آن‌ها را می‌نویسم  
چیزی می‌شوند شبیه همین که می‌خوانید؛  
چیزی در همین حدود.